

حسین خرازی به قول یار همیشگی اش سیدعلی بنی لویی، ازین گزینه های مختلف از جمله تحصیل در داخل و خارج کشور، پاسداری از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را انتخاب کرد و پاسدار جوانی شد در جهاد فی سبیل الله. حسین خرازی در ایامی که حرامیان خیمه انقلاب اسلامی را تاب تحمل نیافتند و در گنبد و ترکمن صحرا فتنه برپا کردند و زنان و کودکان را مظلومانه کشتند، از اصفهان هجرت را برای جهاد انتخاب و در بهمن ۱۳۵۸ به همراه جمعی جوان اصفهانی به این شهر رفت و فرمانده آزادسازی محور شمالی شهر گنبد از دست ضد انقلاب تروریست و جنایتکار شد. او با آزادسازی این شهر از سلطه جنایتکاران با هم زمانش به مشهد رفت و مولایش حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را زیارت کرد تا در جهاد فی سبیل الله حماسه بیشتر خلق کند. حسین خرازی که لباس هجرت و جهاد را به تن کرده بود تا مدافع اسلام و ایران اسلامی و مردم آن باشد، در اول فروردین ۱۳۵۹ با فرماندهی حدود ۱۰۰ رزمنده سپاه اصفهان به شهر پاوه از استان کرمانشاه رفت تا با فتنه سازان در خط کردنشین کشور مقابله کند. حسین خرازی به عنوان جوان ۲۲ ساله که شایستگی، توانمندی و فرماندهی خود را از اسلحه خانه سپاه اصفهان، شهر گنبد، شهر پاوه و سنندج اثبات کرده بود، با آزاد شدن شهر سنندج در اردیبهشت ۱۳۵۹ و فرمان حضرت امام خمینی که اشرار باید از کردستان تصفیه شوند و باید منطقه درست پاک سازی شود، نیروی فعال «گروه ضربت» در سنندج شد؛ سپس به فرماندهی آن انتخاب شد تا مأموریت هایی چون امنیت سازی، محرومیت زدایی، حفاظت از کاروان های حامل سوخت و آرد و... برای مردم روستا و شهرهای این استان و پاک سازی شهر و روستا از لوث ضد انقلاب جنایتکار را با نیروهای بسیجی و سپاهی اصفهان تحقق بخشد.

حسین خرازی که در ماه محرم متولد شد و خوب می دانست آنانی که در کربلا حضرت سیدالشهدا (ع) و یاران شان را به شهادت رساندند، لقمه حرام خورده بودند و به تعبیر حضرت امام حسین (ع) «ملت بطونکم من الحرام» (در مدیریت جهادی) در عین اینکه فرماندهی اهل نماز اول وقت، خوش اخلاق و دارای انس با قرآن مجید بود، به رزق حلال خود و نیروهایش اهمیت ویژه می داد؛ لذا در پاک سازی منطقه ای در اطراف شهر سنندج با «گروه ضربت» وارد باغی می شوند و از گرسنگی، چند عدد چغاله می خورند. پول آن را به شاخه درخت می بینند و می روند. حسین خرازی با نیروهای جوان از اصفهان در جهاد محرومیت زدایی و امنیت سازی و فرهنگ پیوری در خط کردستان با خون خود حماسه خلق کردند که شهر سنندج مرکز استان کردستان را «کرد اصفهان» نامیدند. حسین خرازی و پاسداران و بسیجیان مظلوم اصفهانی که ضد انقلاب همانند داعش با آنان برخورد کرد و از سر بردن تا شکنجه کردن های وحشیانه خوی جنایتکاران مورد حمایت آمریکا و اروپا بود، حماسه ای عاشورایی خلق کردند که شهدای اصفهانی در کردستان بیشتر از شهدای بومی همین استان است. حسین خرازی که از جوانی با پیروی از حضرت امام خمینی مبارزه با رژیم پهلوی را شروع کرده و با پیروزی انقلاب اسلامی، با هجرت و جهاد پاسداری از انقلاب اسلامی را شروع کرده و از گنبد تا پاوه و سنندج عاشورایی رزمیده بود، زمانی که در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ جنگ تحمیلی سراسری شروع شد، فصل جدیدی از زندگی در بندگی او آغاز شد تا تجارت و آمادگی حدود ۲۰ ماهه قبل از جنگ سراسری را در این میدان به خدمت گیرد.

حسین خرازی در نیمه دوم مهر ۱۳۵۹ با نیروهای ۵۰ نفره گروه ضربت، از سنندج به اصفهان و پس از چند روز به سوی اهواز حرکت می کنند و در روزهای اول آبان ۱۳۵۹ به اهواز رسیده و به پایگاه کلف (پایگاه منتظران شهادت) می روند و با هدایت رحیم صفوی با نیروهایش به سوی روستای دارخوین در میانه جاده اهواز-آبادان رفته تا از پیشروی بعثی ها به سوی اهواز جلوگیری کنند. این گونه نام دارخوین، حسین خرازی و اصفهان به هم پیوند می خورد. حسین خرازی، اولین خط پدافند سازمان دهی شده در دفاع مقدس را در جنوب روستای سلیمانیه در نزدیکی پل مارد روی رودخانه کارون، شکل می دهد تا در برابر بعثی های عبور کرده از رودخانه کارون مقاومت کنند. این خط پدافندی عاشورایی به خاطر رشادت و شهادت شیر مردان آن به «خط شیر» در جبهه دارخوین معروف و مفتخر شد به فرماندهی حسین خرازی ۲۳ ساله.

حسین خرازی فرمانده یکی از محورهای عملیاتی فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ در خط شیر است که سرآغازی می شود در شکل گیری راهبرد جدیدی در دفاع مقدس برای جنگ انقلابی و آزادسازی سرزمین های ایران اسلامی از لوث بعثی ها. حسین خرازی پس از عملیات ثامن الائمه (ع) در ۵ مهر ۱۳۶۰ و شکست حصر آبادان، با هم زمانی که از بهمن ۱۳۵۷ هم پیمان شده بودند و لباس خاکی بسیجی و سبز سپاهی به تن داشتند، تپ امام حسین (ع) را تشکیل داد تا خط شکن و حماسه ساز عملیات های طریق القدس، چزابه، فتح المبین و الی بیت المقدس شوند و اصفهان نام آشنای تمام رزمندگان و میدان های دفاع مقدس شود. حسین خرازی در همین ایام است که جوانان اصفهانی بزرگی را همراه و همکار خود ساخته و پیمان نامه عشق و دلدادگی به مکتب و مرام حضرت سیدالشهدا (ع) را با خود امضا و با حضرت امام خمینی عهد می بندند که دفاع مقدس را تا پیروزی نهایی ادامه دهند؛ دوستانی چون حجت الاسلام مصطفی ردانی پور، علی زاهدی، سیدعلی بنی لویی، علی قوچانی، حاج رضا حبیب اللهی، رضا رضایی، رحیم صفوی، اصغر صبور، رسول کمالی، حسین رضایی، منصور رئیس، قربانعلی عرب، احمد فروغی، مرتضی شریعتی، محمدابوشهاب، علی موحودوست، عباس کردآبادی و... که تعدادی به شهادت رسیدند و تعدادی در آرزوی شهادت هستند. این جوان اصفهانی با نیروهای جوان و نوجوانش از عملیات های رمضان تا محرم و الفجرها تا کربلاها از بیابان های گرم جنوب تا قله های برفی غرب کشور، مستکبران را به ذلت انداخت و کل یوم عاشورا، کل ارض کربلا را تجلی بخشید.

# بسیجی

صفحه نیا

ویژه نامه بیسیم جی / پنجشنبه، ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۱

## سلام فرمانده



Sharif 2022

کافه بیسیم



عجب نعمتی

غروب جمعه، هشتم اسفند هزار و سیصد و شصت و پنج، مسجد چهارده معصوم شهرک دارخوین که بیش از ده هزار شهید را در خود دیده است، اکنون بدن پاره پاره حاج حسین را به مهمانی پذیرفته است. محمدرضا تورجی زاده فرمانده گردان یازها (س)، گریان می خواند:  
«خدایا عجب نعمتی را از ما گرفتی...»



وای حسین

غوغایی به پا شد. فریاد «وای حسین گشته شد» به آسمان رفت. تابوت روی دست ها جابجا می شد. کم کم بر اثر فشار، تابوت شکست و گوشه کفن پیدا شد. بسیجی ها توی سر و صورت خود می زدند. پس از چند دقیقه تابوت از هم جدا شد و شهید در بین دست های یاران از راه مانده، قرار گرفت. قیامتی بود.



پرواز

وسط سنگر دراز کشید. از کنار پتویی که به درب سنگر آویزان بود، شعاع نور خورشید وارد سنگر می شد و به چهره اش می تابید. حسین به پهلوئی راست خوابید و سرش را روی کتف بدون دست قرار داد. حرف حسین به شهادت و عشق به آن کشیده شد: «من در این عملیات شهید می شوم.» و این بیست ساعت قبل از پرواز بود!



<b>زینب تاج‌الدین</b>
<div>گروه پایداری</div>

اگرچه بیش از شش دهه از عمرش می‌گذرد، نیم بیشتری از آن را در قامت فرمانده سپهری کرده است. مدتی را کنار امام خمینی(ره) بودوسرتیم حفاظت‌از‌او؛ اما به‌محض اینکه قهراترک وراهی جماران می‌شود، مسیر خدمتش را به‌سوی غرب تغییر می‌دهد. ولی باز مدت‌زمان زیادی نمی‌گذرد که دست‌سنوشتش او را به جنوب می‌رساند. روزهای سخت محاصره در سردشت وپاته را به خوبی به یاد دارد؛ اما آبان ۵۹ و «کلف» برایش فراموش‌نشدنی است. آن‌طور که می‌گویدستادفرماندهی عملیات جنگ در جنوب، برایش نقطه آشنایی باحسن باقری می‌شود؛ نابغه ۲۷ ساله جنگ و یار دیرینه‌اش در جبهه‌ها! همان کسی که راه‌راه‌رابرای او بازی‌کنند تا امروز «مرداول زهی ایران در دفاع مقدس» معرفی شود. سن‌گرش تا دیروزها در زهی بوده و امروزها در قلب ایران… تهران، مؤسسه‌ای که نام حسن‌راننده نگه‌داشته است؛ توپ و تانک و تفنگ را به خوبی می‌شناسد؛ اما چاذبه و قدرت شهید باقری را بیشتر! گفت‌وگو با سردار فتح‌الله جعفری، بنیان‌گذار یگان زهی در سپاه پاسداران مارا برای دیدار با او راهی یزدآباد اصفهان، محل تولدش کرد و سردار پایتخت‌نشین، در خانه پدری‌اش میزبان ما شد. او اگرچه خودش را «خسرالدنیاولاخیره» معرفی می‌کند، کارنامه فعالیت‌اش چیز دیگری می‌گوید… سردار فتح‌الله جعفری، اولین فرمانده یگان زهی سپاه، تا دو سال پس از پایان جنگ نیز عهده‌دار این سمت بوده‌است. <sup>؟</sup>

**||** سردار می‌گویند شما چچه کشاورز بودید؟

هم چچه کشاورز بودم، هم کار کشاورزی می‌کردم.

**||** خوب بودی‌اید؟

برای من که خوب بود. هرچند سختی و مشقت خاص خودش را داشت و همه‌اش کار بود و کار. من در خانواده‌ای بزرگ شدم که تلاش و کوشش در آن معنای زیادی داشت. بالاخره چچه کشاورز بودیم و زندگی‌مان با سختی و کمبودهای زیادی عجین بود. در همین حال، سحرخیزی یکی از مهم‌ترین قوانین و قواعد خانه ما بود؛ به طوری‌که پدرم همیشه تا کید می‌کرد سحرخیزی آدم را در تمام امور زندگی‌اش جلو می‌اندازد و من از همان سال‌های کودکی تا به امروز، نمود عینی این حرف را در زندگی‌ام دیده‌ام.

**||** زمان استراحت هم داشتید؟

پدرم معتقد بود که ما در سال دو روز تعطیل بیشتر نداریم؛ یکی روز عاشورا و یکی هم ۲۱ رمضان. حتی یاد ندارم که مادر خانه‌مان یک روز ظهر، سفره ناهار پهن کرده باشیم.

**||** (با خنده) سردار یعنی ناهار نمی‌خوردید؟

نه اینکه ناهار نخوریم؛ نه! ناهارمان را بیشتر در صحرا می‌خوردیم و البته یک غذای حاضری مختصر.

**||** چند خواهر و برادری؟

شش برادر دو خواهر. خودم بچه یکی مانده به آخر هستیم؛ اما وقتی یکی از برادرهایم در خرمشهر شهید شد، من شدم آخری. یکی دیگر از برادرهایم هم در سال‌های اخیر به رحمت خدا رفت.

**||** و متولد یزدآباد اصفهان.

من متولد سوم فروردین ۱۳۲۷ هستم در منطقه یزدآباد اصفهان؛ (با خنده می‌گوید و با دستش اشاره می‌کند) همین اتاق بغلی!

**||** دوران کودکی‌تان کجا گذشت؟

در همین محله یزدآباد.

**||** با این حساب، مدرسه هم همین‌جا پذیرفته‌اشدید.

بله؛ اینجا یک مدرسه بود به اسم دبستان دولتی یزدآباد که تا کلاس چهارم بیشتر نداشت؛ آن هم با یک معلم که هر چهار کلاس را درس می‌داد. البته مدرسه رفتن من هم جریان خودش را داشت.

**||** چه جراتی؟ تعریف کنید.

پدر من چون گله‌رادر بود و باغ و زمین داشت، برای کارهای نوشتنی‌اش مباحثی نیاز بود که مئلا سرخط‌هایش را

## صمفان زیبا

### بسیسم چی

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

||

# جنگ، ضرر استراتژیکی بود

## دفاع مقدس و روایتش از سال‌های کودکی تاروهای جنگ



بود. برای من که با سختی آشنا بودم، سختی‌های کردستان آن قدر سخت و نفس‌گیر نبود؛ ولی خوب چیزی که بود این بود که در جنوب فضای جنگ با دشمن وبه تناسب آن فضای رشد در آن به‌گونه‌ای دیگر بود؛ وگرنه هر دو جنگ بود و دفاع، بچه‌های جنوب هم فوق‌العاده بودند. از حسن باقری گرفته تا علی هاشمی و غلامعلی رشید. هر کدامشان در جایگاه خود دنیای معرفت و انسانیت بودند؛ اما اینکه چه نیرویی مرا کشید جنوب، این بود که احساس کردم در جنوب به بودن من نیاز بیشتری است. هر چند جنگ در جنوب رودر رو تر و سنگین‌تر و پیچیده‌تر بود و بیشتر حس می‌شد.

**■** *مظلومیت* رزمندگان را در جبهه غرب بیشتر دیدید یا جنوب؟
به عقیده من کل جنگ مظلومیت بود. غرب و جنوب فرقی نداشت. چون ما چیزی نداشتیم؛ امکانات نداشتیم. باید از جان و وجودمان مایه می‌گذاشتیم. جنگ در جنوب برای ما شبانه‌روزی بود؛ اما در غرب به دلیل شرایط حاکم، ما محدودیت زمانی رویه‌رو بود. مادر کردستان نمی‌توانستیم در هرساعت وزمانی به دل دشمن نزنیم. در هر دو جبهه، جنگ برای ما تجربه بود. جنگ یک عرصه متقابل بود، حتی در آموختن؛ مثلا ما جنگ را مقابل دشمن یاد گرفتیم و عراق هم مقابل ما. یک ارتباط متقابلی بین دو جبهه بود. مثلا عراق خاکریز زن را از ما یاد گرفت و ما مواضع دفاعی را از عراق. از این دسته تجربه‌ها زیاد داشتیم.

**■** گفتید همان اول جنگ فرمانده شدید؟
بله؛ فرمانده گردان مکانیزه. البته اصلا باب میلم نبود.

**■** یعنی گردان مکانیزه را دوست نداشتید؟

نه؛ من روزی که آمدم جنوب، تصمیم گرفتم هیچ مسئولیتی قبول نکرده و

انفرادی کار کنم. نمی‌خواستم مثل غرب مسئولیت داشته باشم.

**■** چرا؟ از مسئولیت خسته شده بودید؟

نه؛ حرف خستگی نیست. به هرحال بار مسئولیت سنگین و مسلما من هم از مقابل نیروهای مسئول بودم. یکی از عمده نگرانی‌های من این بود که کم‌کاری و غفلتم باعث شود که بچه‌ها شهید شوند. البته بعدها امام (ره) این موضوع را برابرم حل کردند.

**■** چگونه؟

امام (ره) گفتند شما بروید به تکلیفان عمل کنید و کاری نداشته باشید چه کسی کشته می‌شود و چه کسی کشته نمی‌شود. مهم عمل به تکلیف است.

**■** از اولین دیدارتان با حسن باقری بگویید.

آبان ۵۹ از کردستان که به جنوب آمدم ، باقری در گلف (ستاد عملیات جنوب در جنگ) در حال سخنرانی برای بچه‌ها بود. داخل پرانتز بگویم که حسن باقری با داوود کریمی با شروع جنگ آمده بودند و افاق جنگی درست کرده بودند و نقشه‌های عملیات‌ها را بررسی می‌کردند. آن روز، نحوه بیان و حرف‌هایی که حسن می‌زد، من را جذب خودش کرد. جویای هویتشم شدم. گفتند حسن باقری است. حسن واقعا به جنگ مسلط و یک سرورگرد.

از همه بالاتر بود.

**■** از همان جاب این علاقه و عشق به حسن باقری در شما شکل گرفت؟
از همان جا شروع و در طول ماه‌ها همدمی، همراهی و هم‌کلامی و هم‌رزمی با حسن باقری بیشتر شد.

**■** او را به چه اسمی صدا می‌کردید؟
برادر حسن.

جعفری) و امام حسین (ع) (به فرماندهی شهید حسین خرازی) تشکیل شد.

**■** پس به عبارتی یگان زرهی سپاه که یک یگان تجهیزات محور است، پیش از یگان‌های پیاده‌رزمی آغاز به کار کرد؟

بله؛

**■** یگان زرهی سپاه در حالی تشکیل شد که تا مدتی قبل از آن، سپاه فاقد سلاح‌های سنگین بود و در دوره بنی‌صدر نیز امواع از انتقال تسلیحات و تجهیزات از ارتش به سپاه شد، همچنین ایران در آن دوره در تحریم تسلیحاتی بود و بودجه کافی نیز برای خرید تانک و نفربر نداشت. بفرمایید که سپاه چگونه تانک و نفربر به دست آورد تا یگان زرهی تشکیل شود؟

زمانی که در کردستان بودیم، اسلحه انفرادی ۳ تپ داشتیم. آن زمان هنوز کلاش وارد سازمان رزم سپاه نشده بود. یک بار به ما خمپاره ۶۰ دادند. از اینکه این خمپاره‌انداز را داشتیم، خیلی خوشحال بودیم و فکرمی‌کردیم به سلاح سنگین مجهز شده‌ایم و نیاز به تجهیزات دیگری نداریم؛ اما وقتی جنگ تحمیلی آغاز شد، فهمیدیم آن چیزهایی که داریم پاسخ‌گوی مقابله با دشمن نیست. تجهیزات ارتش عراق متعلق به شوروی و تجهیزات نظامی ارتش ایران غربی و آمریکایی بود. سپاه هم چون تازه تأسیس شده بود، در ابتدای جنگ سلاح‌های انفرادی ۳ تپ، کلاش و حتی ام‌یک داشت. ما خیلی امیدوار بودیم که زرهی ارتش ایران در برابر زرهی ارتش عراق با توجه به برتری‌های فنی که دارد، موفقیت کسب کند؛ اما خیلی زود متوجه شدیم که زرهی ما نمی‌تواند در مقابل زرهی ارتش عراق مانور انجام بدهد و مناطق اشغالی را پس بگیرد.

**■** چه خصوصیته در حسن باقری شما را جذب خود کرد؟
حسن باقری نابغه‌ای بود در جنگ؛ پدیده‌ای بود. خیلی عجیب بود. حسن عشق خدمت به مردم را داشت و خودش را مالک هیچ چیزی نمی‌دانست.

**■** پیشنهاد تشکیل توپخانه و مأموریت فرماندهی تپ زرهی را هم حسن باقری به شما داد؟
بله.

**■** این پیشنهاد چگونه مطرح شد؟
شهید، حسن باقری «سرلشکر» غلامعلی رشید، مأموریت فرماندهی تپ زرهی را بر عهده من گذاشتند، اما قبول نمی‌کردم؛ تا اینکه فرماندهان دیداری با حضرت امام خمینی (ره) داشتند. بعد از اینکه مرا غلامعلی رشید، سرلشکر حسین صفوی، این‌ها صاحب‌اندیشه دفاعی بودند. شهید بروچدی در کردستان هم صاحب‌اندیشه دفاعی بود. من و امثال من هم نیروی اجرایی و همان‌عمله و کارگرها بودیم.

**■** برچه اساسی؟
من در قسمت اطلاعات عملیات با او کار می‌کردم. البته به صورت خودجوش هم تانک‌های نفربر را جمع می‌کردم.

او از من خواست برای سپاه یگان درست کنم؛ منتهی از من پرسید برای خوزستان درست کنیم یا برای کل سپاه؟ گفتم هر جور شما دستور بدهید.

**■** یگان زرهی سپاه به‌طور دقیق چه زمانی تأسیس شد؟

یکم آبان سال ۱۳۶۰ و چند روز پس از اجرای عملیات ثامن‌الائمه (ع) (شکست حصر آبادان) یگان زرهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تأسیس شد. آن زمان هنوز سپاه یگان‌های رزم نداشت و چند روز بعد و پیش از اجرای عملیات طریق‌القدس (آزادسازی بستان)، تپ‌های کر بلا (به فرماندهی مرتضی قربانی)، عاشورا (به فرماندهی عزیز دشمن و برآورد اطلاعات!

**■** اما طراحان جنگ ما آن قدر مطرح نشدند!

نه، این افراد آن موقع زیاد مطرح نشدند و بیشتر نیروهای اجرایی آن‌ها معرفی شدند.

**■** می‌توان این افراد را ژنرال‌های ایران در جنگ معرفی کرد؟

غیر از این نیست. شهید داوود کریمی، شهید حسن باقری، سرلشکر غلامعلی رشید و سرلشکر رحیم صفوی، پایه‌های فکری سپاه و ژنرال‌های ایران در جنگ بودند. البته نقش حسن باقری ویژه‌تر بود.

**■** سخت‌ترین روز جنگ را به یاد دارید؟

روزهای سخت در همه عملیات‌ها بود. به هرحال دشمن حمله می‌کرد و شهید هم می‌دادیم؛ کم و زیاد داشت، ولی خب همیشه همین‌طور بود. نمی‌توان گفت سخت‌ترین روز. بالاخره آسمش جنگ بود و ما درگیری‌های زیادی داشتیم. جنگی که رودر رو بود؛ مثلا جزایه خیلی سخت بود؛ دشت عباس درگیری طاقت‌فرسای داشتیم. شلمچه نفس‌گیر بود. خرمشهر، پاسگاه زید، خیبر، طلایبه، والفجر ۸ که خیلی طولانی شد و در کربلای ۵ همه و همه مشکل بود. البته ما به این فضا عادت کرده بودیم.

**■** جایی در جنگ کم آوردید؟
ما کم بیاوریم؟! نه برای چه باید کم بیاوریم؟ ما وظیفه مان این بود که کارمان را انجام دهیم. نه برای ما ترسی به وجود آمد و نه کم آوردیم و با عشق و علاقه و انگیزه تا آخرش ایستادیم. تا آخر…

**■** یعنی حتی شکست‌ها نا امیدتان نکرد؟

نه؛ هیچ وقت! هیچ وقت روحیه ناامیدی هم پیدا نکردیم. شاید روحیه اعتراض داشتیم برای یک سری مسائل در جنگ؛ ولی هیچ وقت ناامید نشدیم. در عملیات‌های سخت هم وضعیت بحرانی خیلی بر ایمان پیش می‌آمد؛ دشمن خط را می‌شکست و تلفات می‌دادیم؛ ولی ناامیدی برای ما معنا نداشت. همیشه هم تلاش ما برای پیروزی بود؛ اما خب یک زمانی هم به دست نمی‌آمد.

**■** جنگ را چطور دیدید؟
قشنگ؛ هر چند که تلفات داشت و خرابی به بار آورد؛ ولی به عقیده من، جنگ یک نعمت برای کشور ما بود. نعمت بود که بفهمیم می‌شود و می‌توانیم. جنگ را به ما تحمیل کردند تا نابودمان کنند؛ ولی تجربه‌ای و جهادی شد که در آن توانایی‌ها و استعداد‌هایمان بروز داده شد.

**■** موافق قبول قطعنامه بودید؟
ما تابع فرمان حضرت امام (ره) بودیم و ایشان نظرشان قبول قطعنامه بود. اگر هم می‌گفتند ادامه ندهد باشد، باز هم تابع نظرایشان بودیم.

**■** یعنی معتقدید پایان جنگ، پایان خوبی برای ما بود؟

نه؛ پایان جنگ پایان خوبی نبود. آرزوی ما پیروزی ایران و شکست صدام و رسیدن به کربلا بود که متأسفانه این محقق نشد. شاید ما کفایت و ظرفیت نداشتیم که این اتفاق بیفتد. البته به خاطر وضعیت دشمن و مهم‌تر از آن وضعیت خودمان، چنین پایانی را برای پیروز شو، به عنوان مثال، جوانان ما استعداد‌های فراوانی داشتند. تلاش‌های جهادی و شبانه‌روزی غیرمنتظره نبود.

**■** بعد از شهادت حسن باقری چه کسی جایگزین او شد؟

یک تیم بودند به مدیریت برادر او؛ ولی باز هم نتوانستند کار حسن باقری را بکنند و خلأ او به دلیل مهم بودن نقشش، به شدت احساس می‌شد.

**■** شهادت کدام یک از بچه‌ها در جنگ بیشتر روی شما تأثیر گذاشت؟
حسن باقری، حاج همت و بروجردی. توی بچه‌های زرهی هم شهید لاوی و شهید امانی؛ ولی بیشتر از همه حسن باقری. به نظرم شهادت این افراد بحران جدی برای کشور در آن زمان بود.

**■** به خاطر علاقه‌ای که به این افراد داشتید، شهادتشان را بحران می‌دانید؟

نه، بحث علاقه نیست. شهادت این افراد اگرچه برای خودشان افتخار بود، برای کشور شوک بزرگی بود. به هرحال رفتن و شهادت یک سری افراد برای جنگ و کشور طلمه بزرگی بود و ضرر استراتژیکی به دنبال داشت. حسن باقری هم از آن دسته افرادی بود که رفتنش نقصان بزرگی برای جنگ شد و به نوعی بحران برای کشور بود.

**■** از نقش اصفهان و رزمندگان‌ش در جنگ زیاد شنیده‌ایم، شما این موضوع را چگونه تحلیل می‌کنید؟

اصفهان و اصفهانی‌ها نقش مهم و مؤثری در دفاع مقدس داشتند و بخش عمده‌ای از فرماندهان ما در جنگ اصفهانی بودند. البته این سهم را همه شهرها از جمله دزفول، آذربایجان، خراسان، مازندران، تهران و… داشتند؛ ولی خب اصفهان چشمگیر از دید نگارستان‌ها بود. من معتقدم دلیل مهمی که باعث این حضور ویژه شده بود، زیاد بودن جذب نیرو در اصفهان بود و اینکه اصفهانی‌ها میدان بیشتری برای رفتن داشتند.

**■** یعنی اگر این جذب بیشتر نیرو نبود، اصفهانی‌ها این حضور را نداشتند؟

چرا داشتند. حرف من این است که همه شهرها و استان‌ها در هشت سال جنگ تحمیلی سهمیم بودند که به‌تناسب شرایط، برخی شهرها فضای بیشتری برای حضور داشتند. اصفهان از آن دسته شهرها بود که این فضا را داشت.

**■** پس این شاخص بودن را برای اصفهان قائل نیستید؟

(با خنده می‌گوید) چارمن قائلم، ولی نه این‌طور که خود اصفهانی‌ها قبول دارند.

**■** حتی اگر حس وطن‌پرستانه‌تان درگیر شود؟ شاید به این خاطر است که شما با بچه‌های اصفهان در جنگ نبودید!

چرا اتفاقا با اصفهانی‌ها بودم، کار هم کردم؛ اما به این تندی قائل نیستم. قبول دارم که اصفهان فرماندهان با کیفیت و با کفایتی در همه رده‌ها و در رسته‌های مختلف داشت؛ ولی خب ما کل جبهه را می‌دیدیم. با کل استان‌ها و شهرها و لشکرها و تیمها کار می‌کردیم. آدم‌های کارکشته جنگ در همه شهرها داشتیم. حرف من این است که همه بودند و نباید نگاه استانی به جنگ داشت.

**■** به عقیده شما چه عامل یا عواملی ایران را در جنگ با عراق سر بلند کرد؟
خیلی عوامل دست به دست هم داد تا ایران در این نبرد ناجوانمردانه پیروز شود. به عنوان مثال، جوانان ما استعداد‌های فراوانی داشتند. تلاش‌های جهادی و شبانه‌روزی

## اصفهان زیبا

### \* بیسیم چی \*

رزمندگان نقش مهمی در این راستا داشت. فضا، فضای جهاد بود که همه داوطلبانه واردش شده بودند و استعداد‌هایشان را بروز داده بودند. شرایط انقلاب هم نقش زیادی داشت و فضایی را فراهم کرد که جوان‌ما استعدادش را بروز دهد. متأسفانه الآن چنین شرایطی نداریم. آن موقع یک جوان ۲۰ ساله فرمانده بود. من خودم ۲۲ ساله بودم که فرمانده تپ شدم.

این هم به دلیل باوری بود که در جوانان ما به وجود آمد. به نظرم الآن هم باید این باور را به وجود بیاوریم.

**■** یعنی معتقدید قوه محرکه جنگ، جوانان ما بودند؟

جنگ تلاشی شبانه‌روزی در حالت اضطرار بود. جنگ شب و روز نداشت. فکرایجاد می‌شد، طرح‌ریزی می‌شد و بعد طرح، اجرا می‌شد. امتیاز خیلی مهمی که من که یک سری جوانان از خود گذاشته، امتیاز خیلی ندا ریم. آن موقع یک جوان ۲۰ ساله فرمانده بود. من خودم ۲۲ ساله بودم که فرمانده تپ شدم. این هم به دلیل باوری بود که در جوانان ما به وجود آمد. به نظرم الآن هم باید این باور را به وجود بیاوریم.

### یکم آبان سال ۱۳۶۰ و چند روز پس از اجرای عملیات ثامن‌الائمه

**(ع) (شکست حصر آبادان، یگان زرهی**

**سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تأسیس شد. آن زمان هنوز سپاه یگان‌های رزم نداشت و چند روز بعد و پیش از اجرای عملیات طریق‌القدس**

**(آزادسازی بستان)، تپ‌های کر بلا (به فرماندهی مرتضی قربانی)، عاشورا (به فرماندهی عزیز جعفری) و امام حسین (ع) (به فرماندهی شهید حسین خرازی) تشکیل شد**

**■** این روزها در کدام جبهه سنگر گرفته‌اید؟

(می‌خندد و می‌گوید) سنگر شهید حسن باقری!

**■** جنوب یا غرب؟
همین جا تهران؛ قلب ایران. مؤسسه تبیین سیره شهید حسن باقری.

**■** ارادت ویژه شما به شهید باقری، باعث راه‌اندازی این مؤسسه شد؟

این مؤسسه سال ۸۶ و با هدف احیای تفکر شهید حسن باقری دایر شد. البته سال اول راه‌اندازی‌اش، سال ۸۱ بود؛ ولی خوب مقطعی ادامه یافت و بعد متوقف شد و نهایتاً سال ۸۶ دوباره از سر گرفته شد.

**■** یعنی از سال ۸۶ با قوت بیشتری وارد میدان شدید؟

بله؛ به دنبال منویات رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) مبنی بر اینکه چرا کاری برای حسن باقری نشده است، احساس تکلیف بیشتری در این حوزه کردم و با قدرت بیشتری به میدان آمدم تا تفکر حسن را به‌طور ویژه‌تری زنده کنم.

**■** فکرمی‌کنید چقدر موفق بودید؟
به هرحال یک سری کار در سه حوزه فضای مجازی، مستندات شهید و همچنین تولیدات صوتی و تصویری و در راستای معرفی شهید حسن باقری انجام داده شد و نتایجش هم مطلوب ما بوده است. خدا را شکر شناخت‌ها از حسن باقری بیشتر شده است. به هرحال ایشان در سطح فرماندهی بود و ارتباط زیادی با نیروها نداشت. او فقط در حد رزمندگان جنگ می‌توانسند و خیلی‌ها اصلا نمی‌دانند حسن باقری که بود و چه کرد.

البته حسن باقری کسی بود که فرماندهان عراقی او را خوب می‌شناختند. حتی بیشتر از ما. برای آن‌ها معروف‌تر نبود؛ به‌طوری که درباره‌اش اظهار نظر هم می‌کردند.

**■** حرف آخر؟

جنگ عرصه پیکاری بود. اگر سپاه کنار جنگ نیامده بود، جنگ باید طور دیگری تمام می‌شد. نیروهای انقلابی آمدند پای کار جنگ. امروز این تلاش در همه عرصه‌ها برای مملکت ضروری است و اگر بخواهیم پیشرفت داشته باشیم، جز تلاش کردن کار دیگری نباید می‌کنیم.

